

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

امام صادق عليه السّلام در حدیث شریف

عنوان میفرمایند که: «و جملة اشتغاله فيما امره تعالى

به و نهاه عنه» آن بنده‌ای که خود را در تحت عبودیت

و اطاعت پروردگار در می آورد و می خواهد نصیب

خود را به بهترین وجه و به احسن طرق و به اکمل

مراتب فعلیت بگذراند، آن شخصی است که جمیع

امور خود را و اشتغال خود را منحصر می کند بر آنچه

که خداوند امر کرده و بر آنچه که او نهی کرده است. راجع به این فقره‌ی از کلام امام علیه‌السّلام عرض شد که دیدگاهها و انظار مختلفی وجود دارد. دیدگاه اول دیدگاهی بود که انسان به نفس افعال و کیفیت تأثیر آنها بر رشد و تکامل نفس نظر داشته باشد. عرض شد که نفس عبارت است از پدیده‌ای که خدای متعال او را از مقام توحید و بساطت به مراتب تعینات و عالم کثرات نزول داده است البته در این مرتبه از نزول حکمتی نهفته است که عبارت است از تکامل و رسیدن به فعلیت و بروز و ظهور آنچه را که در درون خود مخفی داشته است. مثالش خیلی روشن است و برای همه ما این قضیه مشهود است که افراد در وجود خودشان و در کمون نفس خودشان، برای رسیدن به مراتبی از جهات وجودی که در این دنیا هست، چه جهات مادی و چه جهات معنوی دارای استعدادهایی هستند ولی این مسئله به منصفه بروز و ظهور نمی‌رسد، مگر اینکه انسان نفس خود را در تحت تربیت خاصی که آن تربیت خاص منتهی می‌شود به این مرتبه، در بیاورد.

انسان استعداد و آمادگی برای رسیدن به بالاترین مراتب علمی از همین علوم متداول روز را دارد، ولی تا وقتی که اهتمام نسبت به مطلب نداشته باشد و آستین همت بالا نزند و خود را با شرایط مشکل برای رسیدن به مطلب وفق ندهد، در همان مرتبه می ماند. اگر هزار سال هم بر او بگذرد، اگر عمر نوح را هم بکند، باز به نتیجه ای نمی رسد، با همان روز اولش تفاوتی ندارد زیرا گذران شب و روز و ماه و سال تاثیری بر رشد و تکامل انسان ندارند، چه انسان بیست سال از عمر او بگذرد چه دو هزار سال بگذرد هیچ تفاوتی از نقطه نظر رشد و تکامل روحی مترتب نمی شود و هر لحظه ای از عمر خود را که در این طریق بگذرانند، به همان مقدار و به همان لحظه نصیب دارد. اگر یک صفحه از این کتاب را بخواند به اندازه یک صفحه بهره برده است، دو صفحه بخواند دو صفحه بهره برده است. فلذا خدای متعال برای وجود انسان یک حصه و سهمی از عمر قرار داده است. راجع به این مسئله گمان می کنم اشاراتی در چند سال پیش بود، نمی دانم نظر

رفقا هست یا نه؟ الان گذرا برای ارتباطمان با این
مطلب این قضیه و مطلب را عرض می‌کنم، که هر
شخصی در این عالم

وجود یک سهمیه ایی از عمر دارد. بعضی ها سهمیه شان صد سال است، بعضی ها هشتاد سال است، بعضی ها پنجاه سال است، بعضی ها پنج سال است، بعضی ها دویست سال است، بعضی ها مانند نوح بیش از هزار سال است نقل می کنند لقمان بیش از هزار سال عمر داشت. افرادی در سابق بودند که عمرهای طولانی داشتند. راجع به حضرت سلمان فارسی تا سیصد سال هم در کتب نقل شده که ایشان عمرش بوده است. حداقل عمری که برای ایشان نوشته اند حدود دویست سال بوده که در همان اواخر عمر خدمت رسول خدا رسید و به شرف اسلام مشرف شد و رسید به آن مراتبی که باید برسد. هر شخصی یک سهمیه ای دارد و این سهمیه در اختیار انسان نیست، مقرر شده است و طبق آن سهمیه می رود. خدای متعال نسبت به این سهمیه، در کم و زیادش با ما کاری ندارد. یعنی حسابی که از ما می رسد براساس کم و زیاد نیست. زیرا حیات و زندگی به نحو عادی در اختیار انسان نیست. مواجهه با امراض و بیماریها در اختیار انسان نیست و انسان

در آن کم و زیاد کردن سهمیه مسئولیت ندارد. بله! نسبت به آن مقداری که برای او قرار داده شده مسئولیت دارد. یعنی امروز که روز پنجم ربیع الثانی است و روز جمعه است، برای امروز خدای متعال این سهمیه را برای ما قرار داده است. که امروز را چگونه صرف می‌کنیم. به فردایت کاری ندارم و راجع به دیروز هم پرونده اش جدا است.

امروز روز جمعه پنجم ربیع الثانی را چگونه می‌گذرانی؟ این مسئله است، این را ما باید دقت کنیم و چنانچه نسبت به آن سهمیه آن وقت مراقبت داشته باشیم، مراقبه کنیم، محاسبه داشته باشیم، همانطوری که بزرگان توصیه داشتند و وقت خود را به بطالت نگذرانیم، با اعمال و رفتار پوچ و بی معنا روز را به شب و شب را به روز نیاوریم، اگر آنطور که بزرگان راه و اولیاء طریق مطلب را از نظر مراقبه بیان کرده اند، ما انجام بدهیم، در قبال سهمیه همین امروز سفید خواهیم بود. فقط همین امروز! فردا برای خود حصه ی دیگری دارد و حساب و کتاب دیگری دارد. لذا هر سهمیه ی از وجود برای انسان

دیگر قابل بازگشت نیست. گرچه ممکن است خدای متعال بواسطه توبه، بواسطه ی غلبه رحمت و بواسطه ی آن روح لطف و عظمت پرده بر لغزشها و خطاهای گذشته ی ما بیاندازد و باب توبه را برای همین مسئله باز کرده است و برای همه این باب رحمت باز است، اما آن سهمیه ی وجودی که مربوط به امروز است، او دیگر بر نمی گردد. یعنی اگر قرار باشد که به یک شخص یک لیوان سهمیه بدهند، این شخص با از بین بردن امروز، ثلث این لیوان را به زمین می ریزد، دو ثلث دیگر باقی می ماند جای این ثلث خالی را چیزی پر نخواهد کرد.

اینجاست که رسول خدا صلی ال له علیه و آله وسلم می فرمایند: «من اقترف ذنباً فارقه عقلٌ لَنْ یُعَدَّ ابداً»^۱ کسی که در هر لحظه از لحظات عمر خود گناهی را مرتکب بشود، لغزشی از او سر بزند، خطایی از او سر بزند، عقلی از او مفارقت خواهد کرد که هیچگاه برنخواهد گشت. یعنی اگر این شخص به

^۱ من قارف ذنبا فارقه عقل لم یعد الیه ابدا جامع السعادات ج ۱ ص ۶۷ (از نرم افزار کیمیای سعادت)

کمال هم برسد آن مرتبه ی از وجودی اش را از دست داده است. افراد از نقطه نظر مراتب وجودی کمالی مختلف هستند، دارای سعه های مختلفی هستند و این مسئله در بقاء بعد از فنا وقتی که انسان از مرتبه بساطت و مرتبه هوهویت

نزول پیدا می کند به مراتب کثرت و تعینات قابل مشهود است. انسان کیفیت ظروف اولیاء الهی و مقام ابراز و اظهار و اثبات آنها را می بیند، که از ابراز و اظهار و اثبات، به ثبوت و ظهور و بروز آنها پی می برد، که در چه نقطه ای و در چه مرتبه ای قرار دارند. مقصود رسول اکرم از فارقَهُ عَقْلٌ لَنْ یُعْدَ اَبَدًا این است که یک مقدار از آن سرمایه ای را که خدای متعال در نفس انسان قرار داده و نفس را به واسطه ی آن سرمایه قابل برای رسیدن به مرتبه کمال میگرداند، آن سرمایه را انسان بواسطه گناه از دست می دهد. و این مطلب با آنچه که در قرآن کریم نسبت به او تذکر داده می شود و روایات ائمه علیهم السلام هم بر این مسئله دلالت دارد، منافاتی ندارد، که راجع به افرادی که واقعاً رجوع کرده اند و واقعا به خدا برگشتند و

واقعاً از همه تعلقات دست برداشتند و اتفاقاً این یک مسئله مشهودی هم است و تجربه هم شده و نظیر زیادی برای او به اثبات رسیده، که اینها بواسطه رجوع به پروردگار آنچنان تحول پیدا می‌کند که گویی گناهی مرتکب نشده اند! خطائی از آنها سر نزده است!

این مطلب در قرآن کریم به **فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ**

سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ الفرقان، ۷۰ تعبیر آورده می‌شود.

خدای متعال سیئات اینها را تبدیل به حسنه می‌کند و

این خودش یک بحث خیلی عمیقی را می‌طلبد که

چطور یک عملی که با کدورت نفسانی، اثر سلبی و

اثر منفی بر نفس گذاشته است. یک مرتبه نه تنها آن

آثار منفی و سلبی خود را از دست می‌دهد، بلکه

تبدیل به نورانیت و رشد و رقاء می‌شود! افرادی که

واقعاً از زمینه نفس بیرون بیایند و پا را بر همه ی

تعلقات بگذارند و از جمیع آنچه که موجب بعد به

پروردگار است دست بشویند و یکباره خود را رها

کنند و خالی کنند و ذهن و فکر خود را از آنچه که

انجام می‌دادند بیرون بیاورند، خدای متعال نه تنها

قلم عفو بر همه مسائل گذشته آنها می‌کشد بلکه مسائل گذشته آنها را تبدیل به ثواب می‌کند! این یک مسئله خیلی عجیبی است! **اَوْ لَيْكَ يَبْدِلُ اِلَٰهَ تَصْرِيحِ** هم هست! هیچ کنایه ای هم در بین نیست که چطور یک عمل گناه تبدیل به حسنه می‌شود.

حسنة عملی است که هم نفس او نورانی است و هم منور است. حسنة عبارت است از عملی که هم وجود او برانگیخته از نفس روحانی و نیت خالص است و هم موجب رشد است.

این افرادی که در گذشته بواسطه ی غفلتشان، بواسطه ضلالتشان، بواسطه جهالتشان، مرتکب اشتباه و خطاهایی شدند در دستگاه الهی مسئله از این قبیل است شما این را جایی ندیدید، یعنی این مطلب در جایی وجود ندارد و با معیارهای عادی قابل سنجش نیست که شخصی کارخلافی انجام بدهد، بعد رفیق او که نسبت به او این عمل انجام گرفته، نه تنها او را ببخشد بلکه بر آن عمل گذشته پاداش بدهد! ما یک همچین چیزی سراغ داریم؟! حالا فوقش می‌گویند از گناه شما می‌گذریم، از

تقصیر شما صرف نظر می‌کنیم. اما اینکه بر اساس آن عمل یک پاداش و یک دست درد نکنی هم به شما بدهیم بفرمایید اینهم آن پاداش، این دیگر مسئله‌ای است که نه تنها این قضیه در دستگاه پروردگار وجود دارد، بلکه در ارتباط با کیفیت تعامل و روابط اولیاء

الهی، این قضیه مشاهده می‌شود که آنها هم
همینطور هستند. یعنی یک ولی خدا، آن کسی که به
مقام بقا رسیده است و از مراتب تعینات نفس خارج
شده است، کیفیت نظر او نسبت به افراد با ما تفاوت
می‌کند و حال او و تعلق او نسبت به اشخاص با ما
فرق می‌کند. اگر یک نفر من دیدم ... این مطلبی را
که خدمتتان عرض می‌کنم، به تجربه ثابت شده
است.

راجع به آن قضیه اول بسیاری از افراد را من
سراغ دارم، من جمله یکی از اشخاص می‌گفت وقتی
که من فردی بودم در معاملات خودم، در کار خودم،
در ارتباطات خودم، چنین و چنان بودم، وقتی که
خدمت مرحوم آقا رسیدم ایشان یک دستور توبه‌ای
به من دادند. شب سه شنبه ای بود که من خدمتشان
رسیدم و خیلی از گذشته خود پشیمان بودم در یک
وضعیت بسیار ندامت گونه به سر می‌بردم. مرحوم
آقا آمدند و به من این دستور توبه را فرمودند. من به
ایشان گفتم که آقا من خیلی گناه کرده‌ام! ایشان
فرمودند که آقا خدا همه را می‌بخشد! تا فرمودند

«خدا همه را می‌بخشد» نگاه کردم در وجود خودم
دیدم من اصلاً گناه نکرده‌ام! اصلاً گناه نکرده‌ام! هر
چه فکر کردم هر چه تأمل کردم ... یک ساعت پیش
چه بود؟! یعنی حتی ...، بله! مثلاً کاری که انجام داده
است یادش است که چه کاری انجام شده است، اما
اینکه این کار گناه بوده، اثر منفی داشته است دیدم
دیگر نیست! بله، کار را انجام دادم ولی چقدر کار
خوبی هم بوده‌است! خیلی تعجب کردیم! این کار
انجام شده، ولی عجیب! چرا این پس برای من
کدورت نیاورده است؟ آن دم و نفس ولی خدا که
مطابق با بروز و ظهور اسماء رحمانیه و رحیمیّه
پروردگارا است ... چون ولی خدا مقام ابراز و
ظهور اسماء پروردگارا است، کاری که ولی خدا
می‌کند با کاری که من و امثال من می‌کنند تفاوت از
زمین تا آسمان است. آن ولی خدا در مقام بروز و
ظهور آن اسمائی است؟ که خدا در قرآن دارد اَوْلِئِكَ
يَبْدِلُ اِلَٰهَ لَهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ. تبدیل سیئه به حسنه به
چه نحوی است؟ بالاخره انسان باید تفکر کند، راجع
به این قضیه تأمل کند که چه جور می‌شود که یک

شیئی که در خارج است و انسان از آن تنفر دارد و از او دوری می‌کند و از آن حالت اشمئزاز دارد، یک مرتبه برگردد و تبدیل شود به یک موجودی که مانند گل زیبا و خوشبویی است که انسان نمی‌تواند او را از خود جدا کند! پس چطور ممکن است یک همچنین مسئله ای؟! البته از نظر ظاهری ممکن است خاک، برگ، چیزی، اشغالی و از این مسائلی که باشد، به واسطه تغییر و تبدلات فیزیکی تبدیل شود. اینها از نقطه نظر ظاهر ولی صحبت در این است که آن حقیقتی که در درون این منظوی است ... که راجع به این قضیه امروز بنده می‌خواستم یک قدری صحبت کنم. ما هم صحبت‌هایمان مثل قول‌هایی است که همیشه می‌دهیم! فرض کنید که می‌گوییم راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم. بعد یک دفعه سر از یک جای دیگر در می‌آوریم! آن حقیقتی که در این مسئله منظوی است، آن حقیقت که دیگر با مسائل عادی قابل سنجش و قابل معیار نیست! آن مسئله ای که از روی جنبه ی کدورت نفسانی تحقق پیدا کرده است، او را چطور خداوند تغییر می‌دهد؟! اینجا مقام اعجاز

پروردگار ظاهر می‌شود که چطور خدای متعال کاری

را می‌کند که آن کار از دست غیر او بر نمی‌آید؟!!

چطور خدای متعال عملی را انجام می‌دهد که این عمل از غیر او سر نمی‌تواند بزند؟! و او عبارت است از تغییر ماهوی اشیاء نه هوهوی، تغییر ماهیت اشیاء از مرتبه کدورت به مرتبه نورانیت و به مرتبه روحانیت.

این مسئله برای چه کسانی است؟ نه برای همه‌ها بلکه برای افرادی که واقعاً از تحت تعلقات، خودشان را بیرون بیاورند و با قدم صدق و عزم راسخ و اهتمام بلیغ، قدم در راه سلوک و طریق او قرار بدهند، خدای متعال هم اولین پاداش و دشتی که به آنها می‌دهد این قضیه است. می‌گویید تا به حال هیچ گناهی انجام ندادی! هیچ کاری مرتکب نشدی! بلکه کارهایی را که همه را کردی من برایت ثواب می‌نویسم! در این دستگاہ ما این مطلب هم وجود دارد. این را هم شما در کنار سایر مطالب قرار بدهید. این کار هم از ما بر می‌آید! این هنر هم از ما بر می‌آید! و مسئله اینطور است و این شوخی نیست‌ها! چشم بندی نیست‌ها!

عرض کردم که این مسائل به تجربه ثابت

شده است. اگر قرار بر این است که ما این مطلب را نفهمیم باید راجع به خودمان تجدید نظر کنیم. باید به آن مسائلی که در وجود ماست بیشتر فکر کنیم و باید نسبت به آنچه که با او دست به گریبانیم، بیشتر بیاندیشیم.

باز یکی دیگر از دوستان تعریف می‌کرد که وقتی که ما خدمت ایشان رسیدیم و پس از اینکه مدتی خدمت ایشان بودیم، نسبت به مطالبی که بوده و اینکه در چه وضعیتی بودیم و حالا در چه قضیه ای قرار داریم، ما همینطور ناراحتی و احساس پشیمانی و ندامت و اینها داشتیم. یک روز ایشان فرمودند که آقا! گذشته‌ها را خدا می‌بخشد، خدا ارحم الراحمین است. انسان نباید راجع به اینها فکر کند. مسئله عوض شده تغییر پیدا کرده است ایشان فرمودند: که نه...، او گفت: که نه من نگرانم و اینها.

ایشان فرمودند برو این کار را انجام بده و این توبه‌ی واقعی را انجام بده، دستوری را به او دادند و این رفت انجام داد، در صبح جمعه‌ای بود و می‌گفت من وقتی که این مطالب را انجام دادم، آمدم از منزل

بیرون، بین الطلوعین قدم زدم. تقریباً منزلش هم در بیرون شهر بود. میگفت: همین که من حرکت کردم در خیابان و جاده و در بیرون شهر حرکت کردم، یک مرتبه متوجه شدم که اصلاً من گناهی مرتکب نشده‌ام! ابد! و هر چه به خود فکر کردم دیدم من کاری نکرده‌ام! این یک درجه فرق داشت با آن! این دید اصلاً کاری انجام نداده است! یعنی هر چه به ذهن خودش فشار آورد که اعمال گذشته‌ی خود را یک بازنگری کند، دید چیزی در این پرونده وجود ندارد! هیچ! اصلاً هیچ! و تا الان هم همینه‌ها! الان می‌گویند من کاری نکردم! خیلی هم خوب و خیلی هم راحت مثل سایر افراد هم دارد راه می‌رود، توی اجتماع کار می‌کند و فرد بسیار با شخصیتی هم هست و مسئولیتی هم به عهده دارد و خیلی فرد عادی است. اما چطور این قضیه اتفاق می‌افتد؟ این برای این است که درست آمد دو درصد هم برای خود نگذاشت، ده درصد نگذاشت، پانزده درصد نگذاشت. به قول مرحوم آقا راجع به بعضی از افراد که من خدمت ایشان عرض کردم که آقا اینها آیا با

تمام وجود آمدند؟ فرمودند: نه آقا! اینها ده در صد

را به ما

دادند، نود درصد را برای خودشان نگه داشتند! بعضی‌ها هشتاد درصد، بعضی‌ها هفتاد درصد، ولی بعضی‌ها صد درصد را می‌سپرند، صد درصد را واگذار می‌کنند.

اینجور اگر باشد مسئله فرق می‌کند. قضیه، قضیه فضیل بن عیاض می‌شود. قضیه قضیه ی بشرحافی می‌شود. قضیه، قضیه ی آن افراد خالص و اصحاب خاص رسول خدا می‌شود. مسئله، مسئله زهیر بن قین می‌شود. مسئله، مسئله حر بن یزید ریاحی می‌شود. اینها چه‌جور بودند؟ اینها همین جور بودند. وقتی که آمد خدمت سیدالشهدا همه چیز را کنار گذاشت، همه چیز را کنار گذاشت. و وقتی خدمت حضرت رسید با چه حالی بود؟ مسئله شوخی نبود. خدمتتان عرض کردم. این جریان کربلا همه‌اش زیر سر حر بود دیگر! تمام این مصائب و تمام این مشکلات و تمام این گرفتاریهایی که پیش آمد همه ی اینها زیر سر همین حر بود! اگر جلوی حضرت را نمی‌گرفت، حضرت به طرف یمن رفته بودند و مطلب صورت دیگری پیدا

می کرد. پس از نقطه نظر ظاهر اگر ما بخواهیم بررسی کنیم گناه تمام قضایا زیر سر این است که این آمد و این قضیه را به این کیفیت سوق داد. اما وقتی که می آید پیش سیدالشهدا ... سیدالشهدا که مثل من نیست، مثل امثال من که نیست. سیدالشهدا مجری اسماء الهی و صفات اولیاء الهی در این عالم وجود است. سیدالشهدا مظهر اتم صفات رحمانیه و رحیمیه پروردگار در این عالم وجود است. سیدالشهدا وجود نازله پروردگار در این عالم است. یعنی اگر خدا می خواست بیاید در این عالم، در این کره خاکی، همین چشم و گوش و دهان و زبان و دست و پا و سر داشته باشد، چه جوری بود؟ سیدالشهدا وجود نازله ی پروردگار است در روز عاشورا. یعنی آن وجود آمده است در اینجا. شما از خدا چه سراغ دارید؟ از امام حسین بگیرید! قضیه این است هر چه از خدا می خواهید اینجا است! مطلب این است. نظری که حضرت می کند با نظری که سایر افراد می کنند فرق می کند. خدا در قرآن گفته **أُولَئِكَ يَبْدِلُ أَلْوَانَهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**. ما سیئات اینها

راهمه را تبدیل به حسنه می‌کنیم. خودش گفته
دیگر! پای حرف خودش هم می‌ایستد دیگر. اگر
این حربن یزید بیاید و بگوید خدایا این معجزه را
من می‌خواهم الان از تو بینم ... لذا وقتی که آمد
پیش سیدالشهدا اقرار کرد که بدترین افراد روی
زمین است. و جهتش هم همین است، جهتش این
است که من این جریان را بوجود آوردم. والا در
همان منزل وقتی که شما گفتید من می‌خواهم به
سمت یمن بروم، اگر من جلویت را نمی‌گرفتم،
خوب رفته بودی دیگر و قضیه پیش نمی‌آمد. و
واقعه را دیدو دید مسئله جدی است! رفت پیش
عمر سعد گفت می‌خواهی چه کار کنی؟ می‌خواهی
جنگ کنی؟! پس چه! ما با کسی شوخی نداریم!
عمر سعد گفت ما با کسی شوخی نداریم! یا باید
تسلیم یزید بشود و بیعت بکند یا کمترین کاری که
می‌کنیم، تمام سرها را از بدن جدا می‌کنیم. این
کمترینش است! دید نه! مسئله جدی است! عجب!
خیال می‌کردیم یک جور دیگر در می‌آید، بالاخره
صلحی می‌شود، می‌آیند و مذاکره می‌کنند و ... مگر

امروزه انجام نمی دهند؟! این به آن می پرد، آن به این
می پرد بعد هم بلند می شوند می آیند با هم مذاکره
می کنند و یک چیزی این به آن می دهد آن می رود پی
کارش و این هم سرجایش می آید. خوب گفتیم که
اینها می آیند و یک مذاکراتی انجام می شود و یزید
یک تعهداتی می گیرد و به امام حسین

میگوید شما برو در یک جا و کاری به کار ما نداشته باش و حضرت هم قبول می کند و بعد هم مسئله ختم پیدا می کند. نمی دانستیم کار به اینجا می کشد دیگر! خبر نداشتیم. لذا واقعاً خودش را بدترین ... یعنی اگر ما واقعاً خودمان را جای حر بگذاریم چه حالی داریم؟ یعنی حالا بیاییم فرض کنیم این قضیه اگر بدست ما اتفاق می افتاد، اصلاً رویمان می شد دیگر برویم سراغ سیدالشهدا؟ واقعاً اگر ... بالاخره انسان باید خودش را قرار بدهد دیگر. این که میگویند قضیه عاشورا زنده است یعنی همین الان ما خودمان را جای حر بگذاریم. همین الان .. با اینکه ما این کار را نکردیم. خدا به ما نعمت و رحمت داد که ما را آن موقع ... لعلّ اینکه شاید ما آنموقع بودیم همین کار از ما سر می زد! هیچ استبعادی ندارد حرّ شاخ و دم نداشت. مثل یکی از افراد ما بود، تفاوت نداشت. موقعیت برای او آن موقع پیش آمد هنوز برای ما پیش نیامده است، برای ما هم پیش خواهد آمد و پیش آمده، منتها صورتش فرق می کند. اینکه بزرگان می فرمودند: همیشه انسان

باید خود را در آن موقعیت گذشتگان و اهل عِبَر قرار
بدهد، اهل عبرت قرار بدهد، معنایش همین است.
معنایش این است که اگر در روز عاشورا بودیم و این
عمل از ما سر می‌زد چه می‌کردیم؟ حر آمد دید که
واقعاً دنیا در نظرش تیره و تار شد، تمام شد! جهنمی
مطلق شد! هیچ راهی هم ندارد! با این حال اما
درویش هنوز بیدار است، وجدانش هنوز کور نشده
است. **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى**
أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً البقرة، ۷ هنوز نشده است. هنوز به
آن مرتبه نرسیده، مثل خود عمر سعد که همه
روزنه‌ها دیگر بسته بشود. اینها اینطوری بودند
دیگر! همه روزنه‌ها بسته شده بود، هیچ راهی دیگر
نبود! همین عمر سعد در روز عاشورا وقتی دید امام
حسین به این روز افتاده است. گریه اش گرفت و
داشت گریه می‌کرد! ولی می‌گفت: بروید بکشید!
این خیلی عجیب است! این قضیه خیلی عجیب
است است. حالا شمر هم از او بدتر بود شمر او گریه
اش نمی‌آمد. افراد بالاخره در مراتب قساوت هم
مراتبی داشتند و درکاتی داشتند. این گریه می‌کرد و

می گفت بکشید، آن نه! اصلاً می خندید و می رفت
سرامام حسین را می برید! هر کدام اینها هم یک مرتبه
ای دارند. اینطور نیست که... اما این چه قضیه ای
است؟! این چه واقعیتی است؟! که دارد ظلم روشن
و بدیهی را در جلوی چشمش می بیند و همینطور
نگاه می کند! پناه به خدا! یعنی انسان واقعاً باید به
خدا پناه ببرد که چه جور می شود برای انسان
موقعیتی پیش بیاید و چه جور می شود برای انسان
یک همچنین ظرفیتی پیدا بشود که انسان به این نحو
باشد. انسان نگاه کند! همینطور نگاه کند! و این برای
انسان پیدا می شود ها! یک مثال جزئی می زنم:
ممکن است برای شما یک موردی پیدا بشود که
خیلی مورد کوچک و مورد بسیط است. فرض کنید
که درارتباط با دو جریان قرار می گیرید، یک ظلمی
نسبت به یک شخصی شده است. که خیلی از نقطه
ی نظر اجتماعی عنوانی ندارد. برای همه ما اتفاق
افتاده است. عنوانی ندارد. حالا به او بی اعتنایی هم
شد، شد! مثلاً از دست انسان هم ناراحت بشود،
بشود! در مقابلش یک فرد خیلی معنونی است و

انسان با او ارتباط دارد و به او تعلق دارد و اگر
بخواهد او را ناراحت کند، مسائلی به وجود می‌آید.
بارها شده است که به راحتی از قضیه می‌گذرد.
خوب و لش کن مسئله‌ایی نیست

حالا فعلا... این چی شد؟ همین جریان شد!

شدی عمر سعد! بی برو برگرد! الان شد قضیه ی
عمر سعد! شما این حق رو... این در پیش شما
اعتبار ندارد. اما این ارتباطی که و این کاری که دارد
الان انجام می شود در دستگاه خلقت هم به همین
مقدار کوچک است و به همین مقدار بی ارزش
است؟ چرا او را نگاه نمی کنی؟! چرا متوجه
ارتباطات و دیالوگ ظاهری در میان افراد هستی و در
این ارتباطات ظاهری هستی؟! چرا در ارتباطت با او
به مسئله و به بالا نگاه نمی کنی؟ بین این فرد و بین
آن فردی که دارای موقعیت و حساب است، در آنجا
چه فرقی می کند؟ آن بالا چه تفاوتی دارد؟ این الان
صاحب عنوان است، ولی در آن بالا یک قران قبولش
ندارند! و این الان بی عنوان است، ولی در آن بالا
خیلی قبولش دارند!

این را می گویند سلوک. سلوک یعنی:

درست اندیشیدن و عقلائی و منطقی مسئله را
بررسی کردن و بعد، عمل را بر طبق آن اندیشه ی
صحیح و اندیشه ی توحیدی تطبیق دادن. هر جا

می خواهد برسد، برسد! ممکن است اگر من این کار را بکنم آن شخص با من قطع رابطه بکند. به جهنم که قطع رابطه می کند! به جهنم! ممکن است اگر من این کار را بکنم ارتباطم با او سست بشود، هزار سال می خواهم سست باشد، نباشد اصلاً این ارتباط! این خیلی مسئله ی مهمی است ها! برای همه ما هم اتفاق می افتد. برای همه ما این قضیه اتفاق می افتد و خواهد افتاد و این ناموس عالم تکوین و عالم تشریح است که باید برای همه، این امتحانات پیدا بشود. پیدا هم می شود بعضی ها در این جریان قرار می گیرند و فکر می کنند و بالا می کنند و پایین می کنند و مسئله را به سمت دنیا و به سمت هوی پیش می برند. بعضی ها بعد از گذشت زیاد از مسئله کناره گیری می کنند.

در قضیه ی زبیر در جنگ صفین مگر خدمت رفقا عرض نکردم؟ وقتی امیرالمؤمنین او را متوجه کرد، چه کرد؟ آمد رفت کنار گفت: من نه این طرفی هستم نه آن طرفی. آمد و این مقدار توانست بگذرد. اما نتوانست بیاید جزء لشکر امیرالمؤمنین و

شمشیرش را بردارد و بگوید من الان در اینجا می‌ایستم. تا به حال گناه کردم بسیار خوب، هیچ اشکالی هم ندارد! طرف، امیرالمؤمنین است نه یک فرد عادی. از این نقطه‌ی نظر، خاطر جمع است که طرف یک فردی است مثل امیرالمؤمنین که همانطور که خدا یَبْدِلُ اِلَ لَهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ هست این هم همین طور است، هیچ تفاوتی ندارد! خودش و بچه اش و همه اولادش تا امام زمان علیه‌السلام، یک طیف خاصی هستند اینها حسابشان فرق می‌کند، اینها بساطشان فرق می‌کند. الان همان وضعیت در حضرت بقیة‌ال له امام زمان است و حتی این هم که خدمتتان عرض کردم از طریق دریچه‌ی نفس آن حضرت است، یعنی این مسائلی که پیدا می‌شود با عنایت آن حضرت در میان افراد، آن تغییر کلی پیدا می‌شود ها! باید قضیه از آنجا بگذرد و بیاید. اینها یک طیف خاصی هستند. طرف، امیرالمؤمنین است، از این نظر مانع نیست. اما مشکل چیست؟ مشکل اینجاست اینجا را چه کند! یک مقداری را که آمد و متوجه اشتباه شد و آمد و اصلاً کناره‌گیری کرد گفت

خوب ما آمدیم کنار. خوب بابا بقیه آن را هم بیا
دیگر! حالا که تو آمدی کنار، بقیه اش را هم بیا. یکی
از اصحاب امیرالمؤمنین رفت وقتی دید آن
کنار در خوابیده است، رفت با

شمشیر زد و او را به قتل رساند، حضرت خیلی ناراحت شدند. گفتند بی اجازه کی رفتی این کار را انجام دادی؟ بدون اجازه رفتی این کار را انجام دادی، چرا رفتی انجام دادی؟ اینها همه اش برای ما نکته است ها! بعد حضرت فرمودند شنیدم از رسول خدا صَلَّی اِلْ لَهْ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ که فرمود: قاتل زبیر در آتش است، در جهنم است. قاتل و کسی که زبیر را می کشد. ببینید بی خود شما نباید بروید کسی را بزنید بکشید. چرا؟ آیا من به تو گفتم؟ حتی لشکرهم ایستاده است ولی هنوز جنگ شروع نشده است، تویی که سرباز علی هستی نباید تیر بر چله بگذاری و رها کنی، چون هنوز جنگ شروع نشده. من به تو دستور دادم؟! کسی که دنبال امیرالمؤمنین هست، می شود این مصداق کلام امام صادق و جمله اشتغاله فی ما امره تعالی به و ینهی عنه^۱ کارش را می گذارد همانطوری که دستور هست، نه سر خود... این مردم ایستاده اند، دارند با امیرالمؤمنین جنگ می کنند، به تو چه مربوط است؟ دستور داد برو! دستور نداد

^۱ بخشی از حدیث عنوان بصری روح مجرد ص ۱۷۷

بایست! اصلاً به تو می‌گویند برو! به تو می‌گویند
نجنگ! به تو می‌گویند این را نکش! این دارد می‌زند،
ولی من می‌گویم این را نکش! من خبر دارم یا تو؟
من از باطن اطلاع دارم یا تو؟ تو فقط ظاهر را
می‌بینی. و تمام مشکلاتی که برای ما پیدا شده است.
از همین خودسریها پیدا شده از همین خودسریهای
جاهلانه و کاسه‌های داغ‌تر از آتش و دایه‌های
مهربان‌تر از مادر، که سر خود یک کاری را انجام
می‌دهند و نمی‌دانند که بعد از این چه مطالبی ممکن
است انجام بشود.

خود امیرالمؤمنین که اینطور نبود، یکی را
می‌زد یکی را نمی‌زد، یکی را می‌زد یکی را رد
می‌کرد!

بعضی‌ها هستند که می‌آیند با فکر و تعقل و
ممارست با نفس و اینها می‌آیند و جانب حق را بر
می‌گزینند. بعضی‌ها بی فکر می‌آیند جانب حق را
برمی‌گزینند. این قسم آخرش خوب است. که وقتی
انسان مواجهه‌ی با یک ظلم و یک حق می‌شود و
مواجهه با یک حق و یک باطل می‌شود، دیگر

فکر نکند! چه کنم خودم را وفق بدهم؟ جوانب را
لحاظ بکنم؟ اگر این جوانب را لحاظ بکنم، این
مسائل برایم پیدا می‌شود. اگر این طرف قضیه را
بگیرم این جهات برایم پیدا می‌شود. اولیاء الهی
می‌خواهند انسان اینطور باشد، وقتی که انسان در
یک جنبه ... بله یک وقتی مسئله باطل هنوز
مشخص نشده است، حق مشخص نشده است،
انسان باید آنقدر فکر کند و آنقدر ممارست کند، تا
اینکه قضیه برایش روشن بشود وقتی روشن شد یک
ثانیه فکر کردنش دیگر اشتباه است، حتی یک ثانیه!
تمام! دیگر چه می‌خواهیم؟! یعنی یک ثانیه فکر کند
که اگر آنجور بشود دو ساعت ... ولو بعد از یک
ساعت برمی‌گردد و تصمیم صحیح می‌گیرد، ولی
یک ساعت اشتباه کرده است، یک ساعت عوضی
رفته است. نه! راه درست این است که وقتی
فهمیدی اینجا حق است تمام شد! دیگر راجع به
مسائل دیگر فکر کنید. راجع به ... فکر را در سایر
مسائل دیگر ببرید. این افراد، آنهایی هستند

که یبدلُ ال له سیئاتهم حَسَنات. یعنی خدا می آید و آنها را از درون عوض می کند، از درون تغییر کلی برای آنها اینطور پیدا می کند.

این مسئله به چه مطلبی مربوط می شود؟ این به این قضیه مربوط می شود که نفس انسان، از نقطه ی نظر اعمالی که انجام می دهد، در عالم وجود یک حسابی دارد و یک ارتباطاتی با نظام تکوین دارد. یعنی خدای متعال وقتی که انسان را خلق کرده است یک حصه ی از وجودی در انسان قرار داده است آن حصه از وجودی که مرتبط با نظام تکوین است اگر درست به او رسیده بشود و صحیح به او پرداخته بشود، این به آن مرتبه ی از کمالی خودش می رسد والا به آن مرتبه نمی رسد. گرچه مراتبی را طی کند و گرچه به کمال برسد، اما به کمالی رسیده است ضعیف تر و به کمالی رسیده است ناقص تر. و در مقام رجوع و در مقام بقاء و در مقام تعلقات به نفس، آن آثار تفاوت می کند و فرق می کند. این نفس از نقطه نظر وجودی، رسیدن به مرتبه کمالش متوقف است بر انجام دستوراتی مانند سایر موارد. اینجاست

که ما نظرم‌ان به افعال به عنوان تأثیرات خود فعل است یعنی خود فعل و افعالی که انسان انجام می‌دهد، افعال گتره و تعبدی نیست. افرادی است که چه خوبش و چه بدش، این افراد، این افعال از نظر خوبی و بدی، یک اثرات مستقیمی بر نفس انسان بوجود می‌آورند. یعنی هم افعالی که از نقطه نظر تشریح انسان باید به آن افراد افعال برسد و هم افعالی که از نقطه نظر تشریح انسان باید از آن افعال دست بردارد، هر دوی اینها افعالی هستند که در نظام تکوین خدای متعال این افعال را با این پرونده انسان قرار داده است، جدای از این پرونده قرار نداده است.

وقتی رسول خدا می‌فرماید کسی که خطایی کند یک حصه ی از وجودی او حذف خواهد شد، شوخی نکرده است! کی انسان این را می‌فهمد؟ وقتی که برایش تنبه پیدا بشود. الان درعالم غفلت می‌گذرانیم. اینجا رفتیم، اشکال ندارد، این مطلب را مطرح کردیم. اشکال ندارد، این ارتباط را با این بر قرار کردیم اشکال ندارد، این عمل را انجام دادیم،

اشکال ندارد. این اشکال نداردها مال اینجاست، اما وقتی که تنبه برای ما پیدا شد آن وقت متوجه می‌شویم که عجب! من چه می‌توانستم بشوم و نشدم! من چه می‌توانستم بشوم والان ... از این به بعد راه باز است، از این به بعد اشکال ندارد ... بعضی از رفقا می‌آیند می‌گویند خوب آقا ما که این مقدار از عمرمان را به غفلت گذرانیدیم، خوب پس بقیه اش ... گفتم خوب بقیه اش را هم بگذرانیم؟! این عقلائی است؟! حالا گذرانیدیم، گذرانیدیم، خوب از این به بعد چه؟ آیا از این به بعد راه بسته است؟ از این به بعد راه است، چه می‌دانیم؟ خدا چقدر عمر داده، چقدر برکات داده چقدر دررحمتش باز است! چرا انسان به گذشته فکر کند؟ همیشه انسان باید به آینده فکر کند، گذشته اشتباه بوده، خوب انسان دست برمی‌دارد توبه می‌کند، واقعاً بیرون می‌آید.

آن آیه که دارد **فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**

یعنی آن گناهان گذشته تبدیل به حسنه می‌شود و برای انسان نورانیت بوجود می‌آورد. اما آن مرتبه‌ی

از وجودی که فوت شده، آن مرتبه‌ی از وجودی
دیگر بر نمی‌گردد. این عدم تنافی بین این دو مرتبه
از امثال و از عدم امثال است. این اعمال، اعمالی
است که انسان باید

اینها را انجام بدهد. اثراتی که این اعمال در انسان دارند ... همانطوری که اینها یک اثرات تکوینی عادی و مادی و فیزیکی دارند ... این عملی را که انسان انجام می‌دهد یک اثری در وجود انسان دارد، این غذایی را که انسان می‌خورد یک اثر فیزیکی در وجود انسان دارد. حالا یا این اثرش موجب رشد بدن هست یا موجب ضعف بدن. یک اثر متافیزیکی هم اینها دارند که آن بر روح و بر جان و بر آن کیفیت مثالی و ملکوتی انسان ... غذایی را که انسان می‌خورد یک اثر دارد، آن اثر، اثر ظاهری است، آن گرسنگی را بر طرف می‌کند، سلولها را تغذیه می‌کند، انسان را رشد می‌دهد، این یک اثر. این غذا، چه غذا از راه حلال باشد، این اثر در آن پیدا می‌شود، از راه حرام هم باشد، این اثر را دارد. آب غصبی، انسان آن آب را بخورد تشنگی او بر طرف می‌شود، چه این آب، آب حرام باشد یا آب حلال باشد، تفاوت نمی‌کند. غذایی را که انسان بخورد آن غذا یک اثری دارد، چه از راه حلال باشد، چه از راه حرام باشد. در این مسئله اش فرقی نمی‌کند،

صحبت در اثر دیگر است. آن اثر متافیزیکی و ماوراء
طبیعه بودن و تأثراتی که نفس انسان از این می‌پذیرد
و اثراتی که ملکوت انسان بواسطه این پیدا می‌کند،
این آن چیزی است که ما را نیازمند راهبر و نیازمند
پیامبر و امام کرده است و اِلَّا مسائل ظاهری که روشن
است. قضایای ظاهری را که انسان می‌فهمد. این
برای ما یا ضرر دارد یا خیر دارد، این را که انسان
می‌فهمد، متوجه است. می‌گویند آقا خیلی از این
مطالب را نمی‌فهمیم. خوب برای آنچه را که نمی
فهمیم خدا پیامبر فرستاده است، اگر ما می‌فهمیدیم
که نیاز به پیامبر نداشتیم! می‌گویند آقا ما این مطالب
را درک نمی‌کنیم، این مطالب را نمی‌فهمیم، خوب
اگر می‌فهمیدیم که نیاز به راهبر نداشتیم! مثل اینکه
بگویم خود پیامبر نیاز به پیامبر دارد، خود امام زمان
علیه‌السّلام نیاز به یک امام دیگر دارد. امام
علیه‌السّلام که همه مسائل برای او مکشوف است
دیگر نیاز به که دارد؟! امام علیه‌السّلام که همه قضایا
برای او روشن است او نیاز به که دارد؟ ما چون قضایا
برایمان مخفی است نیاز به امام داریم. ما نیاز به راهبر

داریم، ما نیاز به پیامبر داریم، ما نیاز به ولی داریم، چون مسائل برای ما مخفی است. حالا اگر قضایا هم برای ما روشن می‌شد، روشن می‌شد که دیگر احتیاجی به پیامبر نبود. پس اصلاً این فلسفه دین برای جهالت ماست، چون ما جاهلیم! اگر جاهل نبودیم دیگر دین برای ما نبود، ما خودمان می‌دانستیم چه می‌کنیم، ما خود می‌دانستیم که چه عملی را انجام بدهیم و چه چیزی را ترک بکنیم.

از نقطه‌ی نظر ظاهر کسانی که می‌آیند و می‌خواهند فلسفه احکام را و تشریح احکام را در مسائل عادی پیدا بکنند، برای وضو فلسفه درست می‌کنند، وضو برای این است که دست انسان کثیف می‌شود، انسان به واسطه‌ی این وضو، رفع آن قذارت دست را می‌کند. خوب اگر یک آستین داشته باشد لباس ما، دیگر قذارت که برای دست پیدا نمی‌شود! یا اینکه می‌گویند باید سر را مثلاً شسته بشود، برای موها، چون موها کثیف است و ... می‌گویند دیگر! امروزه در کتابها می‌نویسند. این قضیه ... خوب اگر قرار بر این باشد، ماباید برویم همه‌ی

سرمان را بشوییم، باید برویم در حمام و بیاییم نماز
بخوانیم! اینکه مسح کشیدن که دیگر چیزی را تمیز

نمی

کند! یا اینکه می‌گویند سطل خاکروبه و
آشغال را بیرون در بگذارید، محل اجتماع شیاطین
است، می‌گویند آقا منظور همین میکروبها و همین
چیزهاست و اینها! خوب این میکروبها و اینها به
جای خود محفوظ، آن شیاطین‌ها هم به جای خود
محفوظ. ما فقط فلسفه احکام را از نقطه‌ی نظر ظاهر
داریم بررسی می‌کنیم، در حالیکه این مسئله یک
میلیونم فلسفه احکام از نظر باطن نیست! اینها همه
جنبه‌های معنوی مورد نظر هست. آن جنبه‌های
ظاهری که برای ما روشن است، آن که نیازی به بیان
پیامبر و اینها ندارد. مسواک زدن یک مسئله روشن
و واضح است، کسی که مسواک نزند دندانهایش
خراب می‌شود. حالا پیامبر هم بیایند بفرمایند: لَوْلَا
اِنَّ اشْقَّ عَلٰی اُمَّتِيْ لِأَمْرَتِهِمْ بِسِوَاكِ اِغْرَابٌ سَخْتٌ
نبود بر امت من که گاهی اوقات تساهل کند و
مسامحه کند، من اینها را بر مسواک کردن امر
می‌کردم. خوب گاهی اوقات انسان تنبلی اش می‌آید
یا حال ندارد، یا در یک وضعیتی است که نمی‌تواند
بلند بشود خسته است. اما مسواک نزدن مشخص

است، برای این است که یک امراضی را بوجود می‌آورد، پیوره بوجود می‌آورد، هزار تا ناراحتی بوجود می‌آورد، کرم خوردگی دندان بوجود می‌آورد و ناراحتی‌هایی که مربوط به سوء هاضمه می‌شود اینها بواسطه ی مسواک نزدن بوجود می‌آید. این را انسان می‌داند. حالا پیامبر هم می‌آید و روی این قضیه تأکید می‌کند. اما رسول خدا می‌آید همین مسواک زدن را از بعد معنوی نگاه می‌کند، اگر مسواک نزدن شیطان همراه تو به خواب خواهد رفت! این هم ما می‌فهمیم؟! آیا این را هم ما تشخیص می‌دهیم؟! کسی که مسواک نزدن ملائکه همراه او نمی‌خوانند، شیطان همراه او می‌خواند، اجنه همراه او می‌خوانند! اینها برای چیست؟ اینها به خاطر این است که آن بعد معنوی و صورت مثالی و ملکوتی قضیه است که بر ما مخفی است. ما می‌گوییم بسیار خوب حالا مسواک نزدیم و ما که دندانهایمان تمیز است، اما اینکه الان در این وضعیت که این ارتباط بین غذای باقی مانده از نقطه نظر جلب شیاطین و جلب نفوس خبیثه و اجنه با انسان و ارتباط

آنها با انسان و کیفیت تأثیر گذاری آنها بر انسان و این اثرات منفی ای که ممکن است بر خواب بگذارد، بر آن نفس بگذارد، این برای چیست؟ این برای آن مسائلی است که باید دیگری بیاید بیان کند آن کسی که دارد می بیند که این که الان دارد می خوابد، شیطان با او خوابیده است، اینکه الان در اینجا دارد می رود این قسم است. میگویند در آنجا نرو و در آنجا نماز نخوان. وقتی که می گویند ظرف را بیرون منزل بگذارید یعنی شیاطین می آیند و با این منزل ارتباط برقرار می کنند. بین مسائل مادی و مسائل معنوی از نقطه ی نظراتبایط بسیارارتبایط تنگاتنگ و بسیار ارتباط دقیقی وجود دارد که ما از آن مسئله خبر نداریم. ظرف را در بیرون منزل بگذارید، زباله را باید شب در بیرون منزل بگذارید. آن وقت انسان به این مسائل توجه نمی کند و بعضی از مسائل و ناراحتی ها و قضایایی برای او به وجود می آید. می گویند آقا چرا منزل این جوری است؟ چرا آن جا اینطوری است؟ چرا این مسائل اینطوری است؟ و همین طور کارهایی را که انسان انجام میدهد، همه اینها بر

اساس آن ارتباط بين تاثيرات ملكوتى و تاثيرات
نفسى است با انسان كه اگر ما به اين مسائل توجه
بكنيم آن حظ خود را از نقطه ي نظر ارتباط مى بريم
والا نمى بريم.

در موقع خواب باید روبه قبله خوابید چرا باید روبه قبله خوابید؟ میگویند آقا یک جریانی است (این طوری که نقل می کنند) یک جریان مغناطیسی است که باعث می شود آن آهنی که در خون است، آن آهن سلولها را و گلبولها را به گردش در بیاورد و این دارد بر دور شمال و جنوب می گردد. خوب آقا کسی که قبله به این طرف میشود آنها چی؟ اینها یک مسائل ظاهری است و کسانی که آمده اند و خواسته اند به این کیفیت ... نه آقا جان! کسی که می خواهد روبه کعبه بخوابد همان طوری که بدنش را به سمت کعبه دراز می کند، نفس و ملکوت خود را هم به سمت نفس و ملکوت کعبه دارد متوجه می کند، این است معنایش! چرا ما باید همیشه دنبال مسائل ظاهری و عادی بگردیم؟! آن دفعه عرض کردم خدمتتان، مستحب است کسی که وارد مسجد می شود با پای راست وارد شود، وقتی خارج می شود با پای چپ خارج شود. کسی که برای تجدید وضومی رود با پای چپ وارد شود ... بعضی ها گفته اند که آقا وقتی انسان سکت می کند از

طرف راست می‌افتد، یعنی بدن به طرف راست
تمایل پیدا می‌کند. خوب حالا هیچ وقت انسان
سکته نمی‌کند، همان موقعی که می‌خواهد
دستشویی برود بلند می‌کند؟! یعنی این در همه ی
عمر ... شما حساب کنید اگر یک کسی نود سال
عمر پیدا کرده است، این سکته فقط آن موقع می‌آید،
که ایستاده ایستاده، اینکه می‌خواهد برود توی
دستشویی ... چند نفر تا حالا توی دستشویی سکته
کرده‌اند؟ اینها حرفهای چرند و حرفهای بی پایه و
بی اساسی است که همه اینها به خاطر جهل و
ندانستن ... آقا! پای راست پای برکت است پای
خیر است، انسان باید با دست راست بنویسد با پای
راست حرکت را شروع کند با دست راست غذا
بخورد. اینها چیزهایی است و تاثیراتی است که به
وجود می‌آید و بعضی‌ها با دست چپ دستند، آنها
هم انشاء ال له تمرین کنند، اگر کسانی که اینجا
هستند کم‌کم شروع کنند با دست راست نوشتن که
آن خیر و برکتی که در دست راست است در دست
چپ نیست.

اینها یک مسائل واقعی است، یک مسائل حقیقی است، که آن کسانی که چشمشان باز شده اِشراف پیدا کردند اینها را می‌بینند، آن کسانی که نه، مانند ما اِشرافندارند، باید بپذیرند! اگر نپذیرند از کیسه‌شان رفته اگر بپذیرند به نفعشان هست. این ارتباط بین نفس و بین عالم ملکوت و عالم مثال است که کیفیت تأثیر افعال را در انسان توجیه می‌کند.

چرا می‌گویند بلند شوید و نماز بخوانید؟ چرا می‌گویند در موقع ظهر اوّل وقت نماز بخوانید؟ چرا می‌گویند؟ چون در اوّل وقت یک خصوصیتی است که در تأخیرش نیست. ما یک وقتی، بر حسب اتّفاق از کنار خیابانی می‌گذشتیم، موقع اوّل وقت بود، موقع غروب بود، رفتیم در یک مسجدی به یکی از رفقا گفتیم در همین جا ننگه دارید نماز را می‌خوانیم بعد برویم آنجایی که قرار است برویم. رفتیم آنجا دیدیم که امام جماعت نیامده است، یک عده کمی آمده‌اند اوّل وقت بود، ما نماز را خواندیم. نیم ساعت بعد امام جماعت آمد! کم‌کم افراد پیدا شدند.

من از آنها سؤال کردم که چرا اوّل وقت ایشان
نمی‌آید؟ گفتند که آقا اینها کسبه

هستند، کم کم اینها در موقع اول وقت
مشتریها را راه بیاندازند، کم کم دست بردارند، یک
مقداری طول می کشد تا بخواهند بیایند، و از این امام
جماعت درخواست کرده اند که یک مقداری به
تأخیر بیاندازد و ایشان هم سه ربع یک وقتهایی چهل
دقیقه بعد از مغرب آمده بود و می خواست نماز
مغرب را بخواند! مرحوم آقا ظهرها مسجد قائم
می رفتند، از خیابان آهنگ، آن زمان که تمام آنجا (اگر
رفقا رفته باشند آن منزل را دیده باشند) تا فاصله بیش
از یک کیلومتری، همه خاکی بود ماشین نبود. ایشان
می رفتند در مسجد قائم، وقتی که آنجا می رسیدند،
موقع اوّل نماز هفت نفر، هشت نفر، ده نفر، پنج نفر
بیشتر نبودند! سر وقت می گفتند اذان بگویند و نماز
می خواندند. من زمان طفولیت یادم است، این اواخر
مسئله فرق کرده بود و افراد بیشتری می آمدند، تقریباً
در حدود ده سالگی، هشت سالگی، دوازده سالگی
را بنده عرض می کنم. پنج نفر پشت سر ایشان
بودند. سر وقت آن خادم مسجد (خدا رحمتش کند
مش رحمت اللّهی بود که به رحمت خدا رفت) اذان

می گفت و ایشان هم نماز می خواندند. مؤذن، خادم مسجد و امام، ایشان بودند پنج نفر پشت سر ایشان اقتدا می کردند می گفتند نماز باید اوّل وقت باشد، هر کسی می خواهد، بیاید بخواند.

این دو نگرش است، یک نگرش منتظر مردم است و غافل از آنجا، نگرش دوّم منتظر آنجا و غافل از مردم است. وقتی رسول خدا می گوید نماز اوّل وقت بخوان، گفته یا نگفته است؟ وظیفه شما ...، چرا ما بیاییم خودمان را گول بزنیم؟ چرا؟ من نمی خواهم تنقید کنم ولی می خواهم رفقا را به اهمیت موضوع متوجه کنم، که اینطور نیست که انسان از هر کسی هر چیزی را بپذیرد و به هر آستانی سر فرود بیاورد، باید انسان بداند کجا می رود و کجا ...، افرادی بودند در همین نجف، در همین حوزه نجف، در صحن امیرالمؤمنین علیه السّلام نماز می خواندند، یکی اول فجر، یکی بیست دقیقه بعد از فجر، یکی نیم ساعت بعد فجر، مرحوم آقا می فرمودند با چشم خودم می دیدم افرادی می آیند از علماء نجف در آنجا نماز می خوانند ده دقیقه مانده

به طلوع آفتاب! بخاطر اینکه ما هم اینجا نماز بخوانیم! بخاطر اینکه یک عده هم می آیند و بالاخره هم اول فجرشان مشتری دارد هم بیست دقیقه بعدش و هم تا برسد به ده دقیقه آخر. یعنی این جناب سه ربع، نیم ساعت، چهل دقیقه، یک ساعت، یک ساعت و ربع، یک ساعت و نیم نمازش را به تأخیر می اندازد برای اینکه بیاید اقامه جماعت کند! این نماز را امیرالمؤمنین راضی است؟! این نماز مورد رضایت امیرالمؤمنین است؟! یا نه! اینها همه سر کلاه رفتن است! همه اینها سر آدم کلاه رفتن است و همه گول زدن است و همه گول خوردن است. قبل از اینکه انسان بخواهد کسی را گول بزند، خودش گول خورده است. قبل از اینکه انسان بخواهد کلاه سر کسی بگذارد اول کلاه تا اینجایش آمده است. امیرالمؤمنین فرموده است فجر صادق که شد بلند شو و نماز بخوان، می خواهد کسی بیاید، می خواهد نیاید به جهنم! مگر تو مسئول نماز مردمی؟ تو برو به فکر خودت باش بدبخت! تو را می گذارند در یک متر و بین دو متر و هیچ کس دیگر

از اینهایی که تشییع می‌کنند و دست و پایت را
می‌بوسیدند و قربان و صدقت می‌رفتند، نمی‌آیند آن
داخل خاک هم می‌ریزند رویت، چند تا سنگ هم
می‌کوبند روی سرت می‌روند و دیگر هم
بر نمی‌گردند! اینها این هستند! به فکر آن روزت
باش! آدم رندان

نیست که به فکر امروز باشد. نماز را یک قدری دیر بخوانیم مؤمنین برسند! کدام مؤمنین؟! اگر مؤمنین مؤمن بودند که طلوع فجر بیدار بودند، نه ده دقیقه قبل از طلوع بلند شوند بیایند! کدام مؤمنین؟! نماز را بخوانیم برای اینکه صفوف مسلمین متشکل بشود. آن صفی که باید برای ده دقیقه قبل از طلوع متشکل باشد، متشتت باشد، نه متشکل باشد! این بود قضیه و این است قضیه. و انسان باید در این بینابین مسیر خودش را مشخص کند، کجاست آن آنطرف، این هم اینجا، انسان ببیند چکار کند.

در نماز اول وقت یک اثری است که در بقیه نیست. یکی از رفقا می گفت آمدم در فلان جا دیدم یک نفر ایستاده است، اول وقت روز جمعه دارد نماز می خواند، دو صف هم از ملائکه پشت سرش هستند. گفتم می دانی چرا اینطور است؟ این شخص هم اول وقت خوانده و هم اذان گفته و اقامه گفته است برو از او پرس. رفت پرسید، گفت بله. گفتم چون روایت داریم، کسی که اول وقت نماز را

بخواند و اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائکه پشت سرش می ایستند، اگر اقامه تنها بگوید یک صف است و چون این اذان گفته دو صف است. اینها شوخی نیست ها! دیدند دیگر! شعبده نیست، چشم بندی هم نبوده است! این یک واقعیت است! حالا این ملائکه که دارند پشت سر این نماز می خوانند هیچ اثری برای این ندارد؟ همین طور نماز می خوانند می روند؟ نه! آن آثار و برکاتی که از نفس آنها تراوش می کند، همه متوجه او می شود و اگر انسان بایستد از اول وقت به تاخیر بیندازد فایده ای ندارد، ملائکه می روند می گویند ما وقت نداریم دیگر بیاییم، می خواستی بخوانی! ما کار داریم، می رویم سراغ آن کسی ... کره زمین مستدیر است دیگر، در هر ثانیه اش، در هر دقیقه اش یک طلوعیست و یک غروبی، در هر دقیقه اش یک اذان ظهریست می گویند ما می رویم نزد آنهایی که وقت اذان ایستاده اند برای نماز اینجا دیگر گذشته است بیکار هم که نیستیم هی بلند شویم بیاییم اینجا و بیاییم آنجا! ما می رویم سراغ ... این مأموریت مال

اینجا بود، برو تا فردا! از کیسه‌ات رفته است!.

بنده این را می‌خواستم بگویم، در یک مجلسی بودیم که مجلس جشنی بود، جشن عقدی بود، بسیاری از ائمه جماعات در آن مجلس بودند اول وقت مغرب که شد مرحوم آقا آمدند از این در بیرون رفتند از در دیگر وارد شدند، در یک اتاق به اتفاق رفقایشان نماز مغرب خواندند و برگشتند سر جایشان نشستند اما بنده با چشم خودم دیدم افرادی که در آنجا بودند تا نیم ساعت به نصف شب هنوز نماز را نخوانده بودند! که اگر می‌خواستند به منزلشان برسند نماز مغربشان قطعاً قضا شده بود! این هم امام جماعت! این هم اهل منبر! این هم بیا و برو! این هم هست! حالا آمدند این وضعیت را برای ما توضیح دادند، مسأله این است، این هم خیراتش است، این هم برکاتش است، این هم آثارش است، این هم این طرف است. صحبت که می‌کند ظلمت در دل آدم می‌آید، از امام از پیغمبر حرف می‌زند، ولی انگار یک چیز تو پوشالی تو خالی است. خودش هم نمی‌فهمد چه دارد می‌گوید! این حرف

می زند، به انسان جان می دهد روح می دهد، عوض
می کند. او حرف می زند همین را می گوید همین
حرف را می زند همین مطلب را که در ... آنچه را که
ما داریم در همین

کتابهاست از ائمه هست. ما که از خودمان چیزی نیاوردیم، چیزی هم نداریم. مطالبی که در کافیت و در کتب احادیث از امام صادق ما داریم این را می‌گوییم، آن وقت افتخارش را هم ما می‌کنیم! هنر ما این است! مطلب را از امام می‌گیریم فخرش برای ماست، افتخارش برای ماست! این همان حرف را می‌آید می‌زند ولی چه کار می‌کند؟ ولی وقتی که حرف می‌زند، انسان می‌بیند فقط از همین مرتبه ظاهر رد نمی‌شود، از همین کلام عبور نمی‌کند، از همین فقط صحبت نمی‌گذرد، فقط در حال لفاظی و پرداختن به تعبیرات و زیبا سازی کلام و اینها می‌گذرانند اما این می‌آید صحبت می‌کند ...

مرحوم آقا واقعاً اینطور بودند وقتی که انسان می‌نشست پیششان حرفی که می‌زدند انسان احساس می‌کرد که این یک حال و هوای دیگری دارد، ولو یک جمله می‌گفتند! مرحوم علامه طباطبایی وقتی که صحبت می‌کردند انسان احساس می‌کرد که مطلب یک حیات و یک نشاطی در آن نهفته است، همان حرف علامه را بنده از شخص دیگری شنیدم،

همان حرف را همان صحبت را، همان چیز را
بمحض اینکه شنیدم گفتم این چه کسی است دارد
این حرفها را میزند؟! چطور می شود این صحبتها
بشود؟ صحبتهای به این خوبی پس چرا کدورت
دارد می آورد؟! فقط کدورت این نیست که انسان در
بعضی از غنا و آلات موسیقی و امثال ذلک و غیره
برایش پیدا بشود، نه! حرف خدا میزند ولی این خدا
کدورت آور است! حرف از پیغمبر میزند، ولی
کدورت آور است! حرف از معارف میزند، ولی
کدورت آور است! چون این مطالب فقط در دریچه
ظاهر نفس او قرار گرفته، نه در باطن در باطن رسوخ
نکرده است. لذا افرادی که اینها دارای چشم ملکوتی
هستند، تاثیرات افعال را در آن تشکل صور برزخی
می توانند ببینند، می توانند آنها هم مشاهده کنند.

یک وقت یکی از رفقا خدا رحمتش کند
مرحوم آقای بیات رحمة ال له علیه، ایشان برای من
نقل می کرد که به اتفاق مرحوم آقای انصاری ما رفتیم
به منزل یکی از آقایان، شخص معرفی بود،
پیرمردی بود سید معمم، شبی بود زمستانی ما را

دعوت کرده بود و زیر کرسی نشسته بودیم و ایشان از حالات خودش بیان می‌کرد من دیدم چقدر این چهره نورانی دارد! چقدر این ...، همین که این خطورات در من گذشت که این چقدر چهره‌اش نورانی است، یک دفعه آقای انصاری رو کردند به من گفتند که خیلی توجه نکن، بخاطر ترک حیوانی است که این کرده است! البته اشکال ندارد، نه اینکه کار بدی کرده است منظورم چیز دیگری بوده است یک وقتی برای رفقا این قضیه پیدا نشود. یعنی همین ترک خوردن گوشت حیوانی این اثر را بوجود آورده که او را از تعلق به حیوانیت یک قدری دور کرده است البته این هست نه اینکه غلط است. در بعضی از مواقع، وقتی که استاد صلاح بداند و برای انسان جنبه‌های کدورت دارد غلبه می‌کند، او به بعضی از این مسائل در مقاطع خاص دستوراتی دارد و همانطوری که خود مرحوم آقا هم این مطلب را نسبت به بعضی‌ها داشتند و همین طور در دستورات عمومی، کم خوردن گوشت یکی از دستوراتی است که باید انسان انجام بدهد اولاً خودش زیاد خوردن

ضرر دارد و بعد هم طبعاً یک اثراتی را برای انسان
بوجود می‌آورد، همانطوری که از نظر ظاهر گوشت
زیاد ممکن است آثار منفی در انسان بوجود بیاورد از
نقطه نظر گوارش و امثال ذلک از نقطه نظر

ملکوتی و مثالی هم خوب نیست، آثار خوبی ندارد و نفس را از نقطه نظر حرکت و رسیدن به تجرّد باز می‌دارد و نفس را در آن محیط و در آن ظرفیت حیوانی خودش تثبیت می‌کند. این مطلب هست. لذا ایشان هم می‌فرمودند که بهتر است که انسان ... البته برای افرادی که ضرورت دارد مسئله جداست، برای افرادی که ضعف دارند مسئله جداست، برای افرادی که دارای یک شرایط خاصی هستند، باید رعایت آن شرایط را داشته باشند ولی بطور کلی این مطلب هست. بعضی از دستوراتی که هست، افراد افراط می‌کنند، دیده شده است که افرادی برای تسریع در مسیر گاهی به بعضی از خودسری‌ها می‌پردازند. این از آن مواردی است که نباید انجام بشود، باید همین مطلب در قالب دستور و در قالب برنامه باشد و اتفاقاً هم حالاتی پیدا می‌کنند، نه اینکه اینطور نیست حالاتی پیدا می‌کنند، حالات خوبی هم پیدا می‌کند بعضی از خوارق عادات هم ممکن است برایشان پیدا بشود چشمانشان به بعضی از مسائل برزخی و غیره باز

بشود، اینها همه مطالبی است که هست. ولی از آنجایی که این مطالب نمی‌تواند مقصد باشد، عمل کردن به این مطالب بدون توجه به مسائل دیگر، زیان‌هایی را به وجود می‌آورد. این شخص از زمره آن افراد بود و این شخص بواسطه همین دستورات، مطالبی پیدا کرده بود که از جمله طی الارض و غیره پیدا کرده بود که از مرحوم آقای انصاری در همان جلسه تقاضا می‌کند و به ایشان پیشنهاد می‌کند که این مطلبی که راجع به طی الارض الان بدست آوردم، من این را خدمت شما بدهم. که ایشان در آنجا صحبت می‌کنند ما نیاز به اینها نداریم و چه ... و خیلی آن شخص منقلب می‌شود.

این یک مسئله است! همین یک عمل، از نقطه نظر ظاهری برای انسان یک آثاری را بوجود می‌آورد عکسش هم همینطور است، کسی که در خوردن لحمیات و در مواد حیوانی افراط کند، عکسش برایش پیدا می‌شود. یک نوع کدورت و یک نوع ثقلت و یک نوع حالت غلبه حیوانی برای انسان پیدا می‌شود لذا انسان باید مراعات کند اینطور

نیست. حالا این غیر از آن جنبه حلیت و حرمت و رعایت مسائل شرعیست است. لذا مرحوم آقا می فرمودند در هفته بیش از دو بار انسان خوب نیست گوشت بخورد و مقصود ایشان این نیست که حالا... یعنی یک غذایی باشد که دارای گوشت زیاد باشد اما اگر غذای کمی باشد، نه، این جزو این دستور نیست. انسان خیلی غذاها می تواند بخورد موادی بخورد که هم پروتئین دارند، هم ضرر گوشت را ندارند. چرا انسان حتماً باید به این طیف و به کیفیت باید پردازد؟!

علی کل حال رعایت این مسائل برای انسان لازم است. هم در مورد تغذیه، هم در مورد افعال، افعال عبادی و غیر عبادی، هر کدام از اینها در نظام تربیتی انسان یک اثر دارد اثر خاص به خودش را دارد. نماز یک اثر دارد، یک اثر ملکوتی دارد، حج یک اثر ملکوتی دارد. حجی را که انسان انجام می دهد یک اثر دارد. می گویند انسان چرا برود حج انجام بدهد؟! پولش را به فقرا بدهد! حج اثر خودش را دارد، کمک به فقرا هم اثر خودش را دارد. انسان

نمی‌تواند این را جایگزین آن کند. بله! اگر در یک جا مسئله دایره مدار یک امر مهم و مهم شد، در آنجا انسان باید رعایت این قضیه را بکند، اما اینکه می‌تواند کمک به فقرا بکند، در امور تبرعی

می تواند اقدام بکند و این حج انجام ندهد،
نه! آن اثر را ندارد! آن اثر خاص مربوط به اوست.
حج هم که می خواهد انجام بدهد، عمره هم که
می خواهد انجام بدهد، باید طبق دستور باشد. یعنی
آنطوری که گفته شده انجام دهد، نه سر خود! الان
مشاهده می شود افرادی که برای عمره می روند، یا
افرادی که برای حج می روند، بعد از اینکه از احرام
بیرون آمدند، هر روز می روند عمره انجام می دهند،
در مسجد تنعیم می روند و عمره مفرده می آیند انجام
می دهند! همه اینها اشکال دارد! همه اینها خلاف
شرع است! در یک ماه، کراهت شدید دارد که انسان
دو عمره انجام بدهد. در عرض ده روز، حرام است
که انسان دو عمره انجام بدهد. حالا می گوید ما که
این همه راه را رفتیم، این همه زحمت تا اینجا
کشیدیم، پس روزی سه بار برویم بیاییم عمره انجام
بدهیم، ثواب برود بالا! نه آقا جان! اینها دورت
می کند! سر خود که انسان نمی تواند هرکاری را
انجام بدهد! نگفتند؟! می گویند که بعضی ها
می گویند که پول خرج کردیم، حرام نشود! هر روز

بلند شویم برویم ... البته بعضی از افراد، مال بعضی از شهرستانها! اینطور که شنیدیم. یکی از رفقا می گفت برای من نقل می کرد می گفت وقتی که بعد از حج من رفتم در مسجد تنعیم، در آنجا محرم شدم و آمدم یک عمره هم انجام دادم. بعضی از شبها به منزل تلفن می کردم و با اهل بیت راجع به بچه ها و غیره صحبت می کردم، حالشان را سؤال می کردم. وقتی شب تلفن کردم عیالم از من پرسید دیروز شما عمره انجام دادید؟ گفتم تو از کجا می دانی؟! گفت دیشب مرحوم آقا را خواب دیدم که به فلانی بگو که در یک ماه بیش از یک عمره نباید انجام داد. اینها همه چشم بندی نیستها اینها واقعیت دارد. حالا چون تا اینجا ... یک وقتی داریم ... نه آقا! بجای این برو طواف انجام بده. هزار مرتبه هم طواف انجام بدهی باز هم جا دارد. الطواف بالبیت صلوة^۱ آنجا خدا او را می خواهد، در اینجا این را می خواهد. این عمره که اینقدر به آن اهتمام شده است، این حج که

^۱ عن رسول الله صلى الله عليه و آله أنه قال: الطواف بالبیت صلاة إلا أن الله أحل فيه النطق مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۱۰

اینقدر به آن اهتمام شده است، که به قول مرحوم آقا، رفتن به حج حتی با گذشتن برخار مگیلان هم می‌ارزد که انسان این حج را انجام بدهد. ولی وقتی که رفت انجام داد دیگر نباید برود عمره انجام بدهد. بنشیند ... برود طواف انجام بدهد، بنشیند قرآن بخواند، بنشیند به کعبه نگاه کند النظر الی الکعبة عبادة^۱ بنشیند نگاه کند ثواب را چه کسی می‌خواهد بدهد؟! تو می‌خواهی بدهی یا او می‌خواهد بدهد؟! او می‌گوید نمی‌خواهد اینجور باشد. آن بخاطر احترام بیت گفته است، ماهی یک مرتبه عمره انجام شود. کسی که وارد می‌شود، احترام بیت اقتضا می‌کند که یک مرتبه انجام بدهد دو دفعه بخواند انجام بدهد، خراب کرده است، این ... هم از آن طرف، هم از این طرف ... هم از آن طرف که بعضی‌ها با این مسئله بعنوان یک مسئله خیلی عادی و خیلی پیش پا افتاده نگاه می‌کنند، می‌گویند آقا چرا شما مکه نمی‌روید؟ بنده مستطیع نیستم! شما

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۲۴۰، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: النظر الی الکعبة عبادة و ...

مستطیع نیستی؟! شما با این خصوصیت و با این شأن
و با این شخصیت، مستطیع نیستی؟! نه! من اگر
بخواهم بروم حتماً باید پنجاه نفر همراه من باشند،
بیست نفر این طرف ما را بگیرد، بیست نفر هم آن
طرف را بگیرند، عقب و جلو و فلان ... با

این کیفیت هنوز نمی‌شود! پس مستطیع
نیستیم! و بدون حج از دنیا می‌روند و حج را انجام
ندادند! این یک تفکر است. رساله عملیه هم داشته
باشد داشته باشد! مرجع هم می‌خواهد باشد، باشد!
تفکر او نسبت به مسائل اسلام ناقص است کامل
نیست. آن کسی که می‌گوید برو ... این از یک
طرف، آن طرف یکی دیگر، می‌گویند حج واجب
است بروی اما اگر بچه داری عیب ندارد بچه
ناراحت می‌شود، بشود! همینقدر که نمیرد اشکال
ندارد! نه! مرحوم آقا می‌فرمودند: کسی که بچه
کوچک دارد و رفتن به حج موجب می‌شود صدمه
به او وارد بشود، حج بر او واجب نیست، باید بچه
را نگه دارد. خیلی دقیق! آن کسی که می‌گوید اگر
شده بر خار مگیلان برو و به حج برو، می‌گوید اگر
یک بچه پنج ساله داری یا بچه سه ساله داری و در
رفتن تو ضربه می‌خورد، حرام است بروی! باید
بنشیننی بچه‌ات را نگه داری. مگر تو نمی‌خواهی مکه
بروی؟! ثواب یک مکه همان ثواب است. اینطور
انسان باید در مقام اتصال باشد. یکی از اقوام نزدیک

ما که بسیار به سفرها می‌رفت، چند ماه می‌رفت، چهار ماه، پنج ماه، به سفر می‌رفت، همین سفرهای کربلا و عتبات و مکه و یک گردشی می‌کرد و یک دور دور زمین می‌گشت و بعد می‌آمد، می‌خواست خدا را آنجاها پیدا کند! هر سال کارش همین بود! از اول رجب که می‌شد، دیگر ما ایشان را نمی‌دیدیم تا نزدیکهای محرم که برمی‌گشت و دوباره ... پنج ماه طول می‌کشید! بارها می‌شد ... ظاهراً مرحوم آقا هم در بعضی از همین کتبشان اسم ایشان را آورده‌اند. یک روز وقتی که ایشان از سفر حج و عتبات و حتی جاهای دیگر هم ... ظاهراً سوریه رفته بود و مصر هم ظاهراً رفته بود و رفته بود زیارتش را تکمیل کند. چون بنا بر یک خبری حضرت زینب در مصر مدفون هستند و در قاهره هستند، خواسته بود آنجا هم زیارتش را تکمیل بکند و با دست پر آمده بود. من یادم است در آن مجلس وقتی که مرحوم آقا رفتند پیش ایشان، فرمودند که حاج آقای فلان! شما در این سفرها دنبال چه دارید می‌گردید؟ اگر دنبال خدا می‌گردید، آن خدا را در همین منزل خودتان پیش

زن و بچه‌تان پیدا کنید، شما یک بچه دوازده ساله را شش ماه رها می‌کنید و به دست چه کسی می‌سپارید؟ شش ماه این پسر پدر ندارد، مادر ندارد! به دست این و آن می‌سپارید تا اینکه دنبال خدا این طرف آن طرف بگردید؟! اینجا باید باشید! در اینجا پیدا کنید، به تکلیفتان باید برسید. آن خدایی که در مکه است، آن خدا الان در این اتاق هم هست، آن خدایی که در کربلاست آن خدا هم در اینجا هم هست.

نمی‌دانم این قضیه را خدمت رفقا عرض کردم یا نه. الان به ذهنم آمد که فرزند یکی از اولیاء الهی که از اساتید مرحوم پدر ما بود، ایشان برای خود من نقل کرد که در سفری که در ایام سابق برای عتبات رفته بودند، آن زیارت عتبات و اماکن مشرفه، حال و هوایی برای ایشان بوجود آورده بود که دیگر نمی‌خواست به ایران برگردد، می‌خواست در همان جا بماند و دیگر اصلاً تا آخر عمر در آنجا بماند. در حالی که ایشان سرپرستی برادران خردسال خودش را در آن موقع که پدرش از دنیا رفته بود به عهده

داشت و تصمیم بر این گرفته بود که وقتی که ایران
بر می‌گردد، دیگر مسائل خودش را بنحوی تنظیم
کند و ترتیب بدهد و در عراق برگردد و دیگر

در آنجا بماند. آن شب آخر پدرش را در خواب دید، گفتند فلانی یک دست کشیدن به سر این ... در آن موقع برادر ایشان، تقریباً حدود پنج، شش سال سنش بود. یک دست کشیدن به سر این از گذشت یک عمر در این اماکن برای تو ثوابش بیشتر است. یک عمر در اینجا بمانی به اندازه یک دست کشیدن به سر این نمی‌رسد! حساب است آقا جان! هر چیزی در این دنیا روی حساب خودش باید انجام بگیرد. نمازش بجای خود، روزه‌اش بجای خود، حجّش بجای خود، کمک به ایتام بجای خود، حرامش بجای خود، واجب بجای خود. نه خود سری و نه افراط دیگر مطلب را ما در اینجا راجع به این مقدار از دیدگاه نسبت به این قضیه، تمام می‌کنیم، انشاء له در جلسه آینده به دیدگاه دوّم نسبت به این عبارت امام صادق (اگر خداوند توفیق بدهد لولاالبداء) می‌پردازیم.

پس محصلّ کلام تا اینجا این شد که بر طبق آن کیفیتی که خدای متعال، نفس را خلق فرموده است و استعداد برای تکامل را در او بوجود آورده

است، این احکام و این تکالیفی که خداوند برای ما این احکام را تدوین فرموده است، همه اینها نه تعبداً، بلکه وجداناً و شهوداً و تکویناً، به عنوان واقعیت، نه به عنوان تعبد و پذیرش، نه به این عنوان که خدا گفته ما قبول می‌کنیم بعد خدا این اثر را بوجود می‌آورد نه نه! اینطور نیست! گرچه اگر این هم باشد باز اشکال ندارد، نه! خود این عمل در عالم آفرینش، یک عمل و عکس‌العملی را بوجود می‌آورد، این عمل و عکس‌العمل را می‌گویند نظام تکوین و تشریح. این عمل و عکس‌العمل باید به دست فرد خبیر و بصیر، که ولی خدا یا پیامبر یا امام علیه‌السّلام و یا ولی‌ای که به مقام فنا، و بقاء بال له و بامرال له رسیده باشد، باید در اختیار افراد قرار بگیرد. بنابراین انسان نمی‌تواند نه به هر کسی گوش فرا بدهد و نه دستورات هر کسی را عمل کند. باید مسائل و دستورات فردی باشد که چشمش باز شده باشد، چشم ملکوتی او باز شده باشد، مصالح را آن طوری که هست ببیند و واقعیات را آنطوری که هست مشاهده کند و آنها را در اختیار افراد قرار بدهد.

انشاءال له امیدواریم که خدای متعال ما را مطیع
دستورات بزرگان قرار بدهد و چشمان ما را نسبت
به وظائف و تکالیف خودمان بینا کند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ